

کلیک کنید

متن پیاده سازی شده جلسه صد و بیست و یکم خارج اصول 11 خرداد 1400

بسمه تعالی

اشترای حیات در مرجع تقلید آری یا نه؟

پرسش اول : اخباری ها تقلید را قبول ندارند و دانش اصول را نمی پذیرند اما آیا ایشان از قواعد اصول فقه استفاده نمی کنند؟ پس در موارد تعارض اخبار چه می گویند؟ جایی که چند گروه از ادله است، عام و خاص، مطلق و مقید، انقلاب نسبت و... این ها را چکار می کنند؟ اگر استفاده نمی کنند با این موارد چه می کنند؟ اگر هم استفاده می کنند پس چرا معروف شده است که اصول فقه را قبول ندارند؟

پرسش دوم : اطلاعات ما نسبت به جریان اخباری گری کج و معوج است لذا این پرسش ها برای ما پیش می آید؛ در این زمینه چه باید کرد؟ ضمن اینکه با تکرر موضوعات آیا اخباری ها همه را با اصول عملیه حل می کنند یا می گویند همه موضوعات روایت دارد؟

پاسخ : در مورد جریان اخباری گری هم کتاب و هم سخنرانی وجود دارد، شاید آخرین سخنرانی صحبت ما تحت عنوان ادوار اخباری گری باشد؛ بخشی از کتاب مرحوم آقای گرجی با عنوان تاریخ فقه و فقها که کتاب معروف و خوبی است، به این موضوع پرداخته است و از این کتاب جاذب تر کتاب آقای ابراهیم بهشتی تحت عنوان «اخباری گری تاریخ و عقائد» است؛ توصیه می کنم این ها را مطالعه کنید و نباید اطلاعات یک فاضل حوزوی نسبت به جریان اخباری گری، کج و معوج باشد. مخصوصاً اینکه گاهی نسبت به جریان اخباری گری برخی بی مهری ها صورت گرفته است و تعبیری راجع به ایشان به کار رفته است که حق ایشان نیست البته اخباری ها هم گاهی تعبیری دارند که حق اصولی ها نبوده است. اما راجع به بحث استفاده اخباری ها از قواعد اصول باید گفت هیچ مستنبطی از استفاده فی الجمله از قواعد اصول بی نیاز نیست، اخباری ها این مقدار را قبول دارند اما دانش اصول را به عنوان یک بسته موسع نمی پذیرند و بحث هایی مانند جمع بین اخبار، تعارض، مفاهیم و... را قبول دارند مگر کسی می تواند با متون درگیر باشد و از این ها استفاده نکند [می توانید مقدمه حدائق را هم ببینید] مثلاً در تعارض می گویند اگر مرجعی باشد به آن اخذ می کنیم و اگر نباشد قائل به تخییر می گردیم چون روایت دارد حتی در بحث انقلاب نسبت مطلبی را از حدائق نقل کردیم.

با این توضیحات روشن می شود که چون اخباری ها تقسیم روایات را به صحیح و ضعیف و موثق و حسن نمی پذیرند و همه روایات را قبول دارند و می گویند ائمه ع القای اصول فرموده اند و ما باید اخراج فروع کنیم لذا در موضوعات جدید با مشکل مواجه نمی شوند و عملاً هم عجز ایشان را نمی توان نشان داد. بالاخره صاحب حدائق اخباری هست و 25 جلد کتاب فقهی دارد. آن ها اصول عملیه را خیلی چاق نمی کنند اتفاقاً برخی اصولی ها بیشتر اصول عملیه را چاق کرده اند ولی اینکه فکر کنید آن ها وارد تمام ساحت های فقه شده اند مانند فقه سیاسات و... اینگونه نیست. پس عجز آن ها بارز تر از اصولی ها نیست ولی راه آن ها درست نیست مگر می توان منطق استنباط را رد کرد؟

بسم الله الرحمن الرحيم

گذشت که برخی از آقایان با استناد به استصحاب قائل به جواز تقلید از میت شدند؛ آخوند خراسانی به استصحاب پاسخ داد که زنده با مرده عرفاً دو موضوع هستند، مرده رأی ندارد لذا نمی توان از او تقلید کرد. ایشان در بقای موضوع عرف را معیار می داند نه عقل درحالی که عقل در اینجا قوام رأی را به روح می داند ولی عرف اینگونه نمی بیند. جالب اینکه نسبت به بعضی از احکام، عرف در مرده و زنده داوری این همانی می کند مانند نظر زوجه به زوج میت ولی در رأی و تقلید چنین داوری ندارد. ممکن است یک رندی بگوید: اعتقاد و رأی با مردن شخص از بین می رود اما حدوث رأی که زمان مرگ نبوده است بلکه در زمان حیات بوده است و همین مقدار برای جواز تقلید از او کافی است. شما در روایات چه می کنید؟ آیا روایت راوی مرده را کنار می گذارید یا می گوید چون در زمان نقل زنده بوده کافی است؟

آخوند می فرماید: آیا نباید رأی باقی باشد تا بتوان تقلید کرد؟ خب وقتی با مرگ، رأی می رود دیگر نمی توان تقلید کرد. چرا شما به راوی نقض می کنید بلکه ما به فرض تبدیل رأی، جنون یا فراموشی مجتهد نقض می کنیم.

سپس ایشان می فرماید: تمام این مطالب در تقلید ابتدائی بود، نسبت به تقلید استمراری جور دیگری وارد می شوم.

اگر بخواهیم استصحاب کنیم باید اینگونه بگوییم که این مجتهد قبلاً صاحب نظر بود و من مقلد هم از او تقلید می کردم، احکامی که ایشان استنباط کرده بود برای من حکم شرعی به حساب می آمد حالا بقای آن احکام را استصحاب می کنم؛ بله رأی مجتهد در آمدن این حکم شرعی دخالت داشت ولی مقوم موضوع نیست لذا خود آن حکم شرعی را استصحاب می نماییم. عبارت کفایه: «و أما الاستمراری فرما یقال أنه [جواز بقا] قضیه استصحاب الاحکام اللتی قلده فیها فان رأیه و ان کان مناطاً لعروضها و حدوثها الا انه عرفاً من اسباب العروض لا من مقومات الموضوع و المعروف» پس رأی مجتهد از مقومات نیست تا با فوت او و از بین رفتن رأی، حکم شرعی هم از بین برود. مانند اینکه استنباط کند نجاست عصیر عنبی را و سپس فوت کند، خب آیا نظر مجتهد قید حکم است؟ مثلاً عصیر عنبی که توسط این آقا اجتهاد شده نجس است؟

حال آقای آخوند پاسخ می دهد که شما از یک چیز غفلت کردید، این استصحاب و دلیلی که آوردید درست است اما وقتی سراغ یک مجتهد می روید [مثلاً رساله او را می گیرید] به حکم عقل، فطرت یا نقل مجبورید به رساله این آقا عمل کنید ولی آیا حکم شرعی در رساله او است؟ عقل می گوید رساله او را بگیر اگر اصابت به واقع کرد فیهما اگر هم اصابت نکرد برای تو عذر است ولی شما یقین به حکم شرعی ندارید تا آن را استصحاب کنید. پس شما به حکم شرعی نجاست عصیر عنبی یقین ندارید بلکه شاید حکم شرعی طهارت باشد و ما با فتوای مجتهد به طور مستقیم به حکم شرعی نمی رسیم در حالی که متعلق استصحاب یا باید حکم شرعی باشد یا موضوع دارای حکم شرعی. خب اگر کسی بگوید این مطلب زمانی صحیح است که دلیل تقلید، عقل بود اما اگر دلیل آن ادله نقلیه باشد چطور؟ انشاءالله جلسه آینده.

الحمد لله رب العالمین